

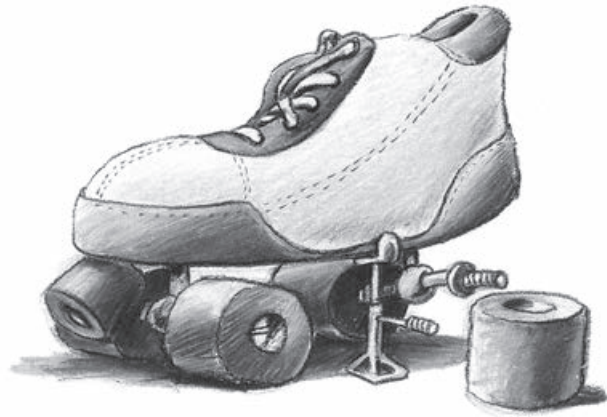




کوفسکی

کارآگاه خصوصی

راز اسکیت گمشده



نویسنده: یورگن بانسروس
تصویرگر: رالف بوچکوف
مترجم: فریبا فقیهی



Author: Jürgen Banscherus
 Original title: Ein Fall für Kwiatkowski 2. Die verschwundenen Rollschuhe
 With illustrations by Ralf Butschkow
 © 1995 by Arena Verlag GmbH, Würzburg, Germany.
 www.arena-verlag.de
 Through KIA Literary Agency
 Persian Translation © Houpa Publication, 2019

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Arena) خریداری کرده است.



رعایت «کیپی رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، یورگن بانشروس، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است. اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت یورگن بانشروس این کار را کرده است.



سرشناسه: بانشروس، یورگن، ۱۹۴۹-م.
 Banscherus, Jürgen, 1949
 عنوان و نام پدیدآور: راز اسکیت گمشده/ نویسنده یورگن بانشروس؛
 تصویرگر رالف بوچکوف؛ مترجم فریبا فقیهی.
 مشخصات نشر: تهران، نشر هوپا، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهری: ۹۶ ص: مصور.
 فروست: کوفسکی، کارآگاه خصوصی؛ ۲.
 شابک دوره: ۸-۷۵-۰۴-۰۲۲-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۷-۲
 شابک: ۲-۷۷-۰۴-۰۲۲-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۷-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Ein Fall für Kwiatkowski 2: Die verschwundenen Rollschuhe.
 یادداشت: گروه سنی: ج.
 موضوع: داستان‌های کودکان آلمانی
 موضوع: Children's stories, German
 شناسه افزوده: بوچکو، رالف، تصویرگر
 شناسه افزوده: Butschkow, Ralf
 شناسه افزوده: فقیهی، فریبا، ۱۳۵۰- مترجم
 رده بندی دیویی: ۱۳۹۷ ب۲۸۱۴۰۱۴۰۳۳۳۱۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۹۱۱۱۷

نویسنده: یورگن بانشروس

تصویرگر: رالف بوچکوف

مترجم: فریبا فقیهی

ویراستار: انسیه حیدری

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: بهار یزدان سپاس و شیما شورورزی

ناظر چاپ: سینا برازوان

چاپ دوم: ۱۳۹۸

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۸-۷۵-۰۴-۰۲۲-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۷-۲

شابک: ۲-۷۷-۰۴-۰۲۲-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۷۷-۲



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

سندوق پستی: ۱۳۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

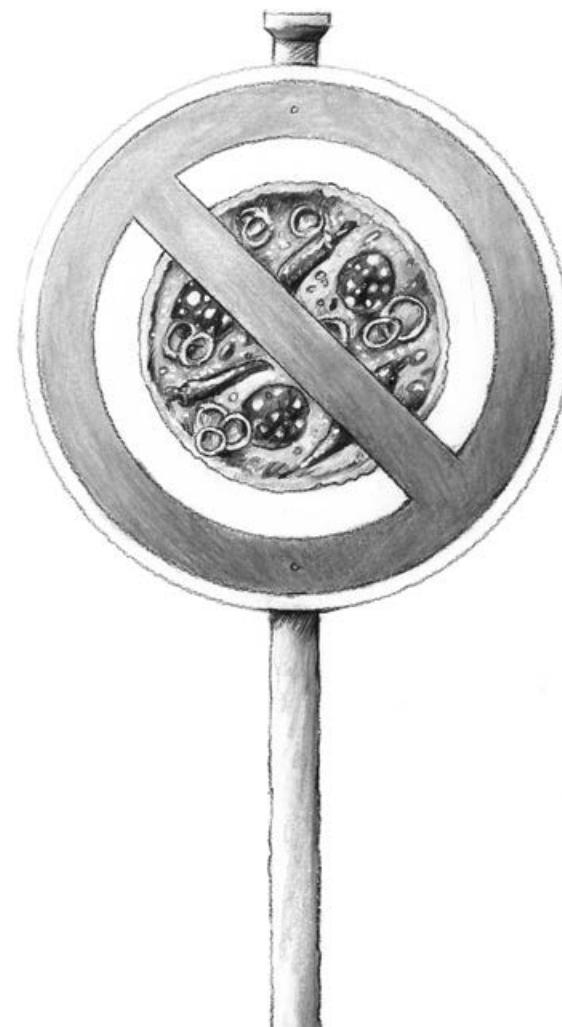
هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.



کیویاتکوفسکی هستم، کارآگاه خصوصی. اگر هم
پرونده‌ای دشوار برای حل کردن نداشته باشم،
بیشتر دوست دارم توی تختم دراز بکشم، آدامس
بی‌همتای کارپنترز بجوم و موزیک گوش کنم.



هر روز هم دو تا بطری شیر پرچرب می خورم.
برای سلول های کوچک خاکستری ام مفید است.
این آخری ها بیشتر از قبل پیتزاخور شده ام.
راستش را بگویم؟ من می میرم برای پیتزا!



راستی آخرین پرونده ام به پیتزا ربط داشت.
کمی پس از تعطیلات عید پاک، شبی مادرم به من
گفت: «از امشب دیگر از پیتزا خبری نیست.»
لحن خون سردی داشت. اما توی صدایش



یک چیزی بود، چیزی
که هر حرفی را می زدم،
بی اثر می کرد. ولی باز هم
تلاشم را کردم. با احتیاط
پرسیدم: «چرا؟ اتاقم را
مرتب نکرده ام؟»

درجا پرسید: «مگر تا حالا مرتب می کردی؟»
«یا که چیزی را خراب کرده ام؟»
مادرم هیچی نگفت.
من دست بردار نبودم: «یا که روز تولدت را
یادم رفته است؟»

آن وقت گفت: «مدرسه، عزیز دلم! مدرسه!»
آها، پس جریان از اینجا آب می‌خورد! انگار
توی آخرین جلسه‌ی اولیا و مربیان، آقا معلم مثل
همیشه همه چیز را زیادی بزرگ کرده بود. معلم‌ها
همه‌اش همه چیز را بزرگ می‌کنند.
اعتراف می‌کنم، درسم کمی بدتر شده بود. اما
مگر تعجب دارد؟ آخر حل پرونده‌ها زمان می‌برد.



یاد پرونده‌ی دسیسه‌ی آدامسی که می‌افتم...
به مادرم گفتم: «حالا رفوزه که نمی‌شوم.» او
اما سر حرفش بود: «تا وقتی که هر دزد خرده‌پایی
برایت از درس و مدرسه مهم‌تر باشد، پیتزا بی
پیتزا. خوب فکرهایت را بکن بین می‌ارزد یا نه.»
دو روز تمام فکر کردم، سه تا بسته آدامس
کارپنترز جویدم و آن قدر شیر خوردم که کم مانده
بود دل و روده‌ام به هم بریزد. بعدش تسلیم
شدم.

به مادرم قول رسمی دادم. «از امروز به بعد
می‌چسبم به درس‌هایم.»
با بی‌اعتمادی پرسید: «پس پرونده‌های
جنایات چه می‌شوند؟»
قاطعانه گفتم: «پرونده تعطیل!»
مادرم نوک بینی‌ام را ماچ کرد و همان موقع

زنگ زد به پیتزافروشی سالواتوره: «روز به خیر، کیویاتکوفسکی هستم. لطفاً همان سفارش همیشگی... یک پیتزا با پونه‌ی کوهی فراوان و یک پیتزا ناپولی. بله؟ بله، بدون سیر! متشکرم... خداحافظ.»

آب دهانم راه افتاد.

پیتزا سالواتوره در شهر

ما بهترین است و البته

سریع‌ترین. توی تمام

شهر فقط پیک‌های

این پیتزافروشی‌اند که

اسکیت دارند. این جوری از پیک‌های دیگری که

با ماشین می‌آیند خیلی خیلی سریع‌ترند، مخصوصاً

وقتی راه نزدیک باشد.

با خودم فکر کردم: اگر اشتباه نکنم، تا چند



دقیقه‌ی دیگر پیتزاهای برشته و داغ روی میز خواهند بود.

برای همین خیلی تعجب کردم وقتی بعد از نیم ساعت هنوز کسی سراغمان نیامده بود.

داشتم جدی نگران می‌شدم که زنگ زدند.

فریتس بود. پیک منطقه‌ی

ما. بیشتر وقت‌ها پیتزایمان را او می‌آورد.

بدون یک کلمه عذرخواهی به من

تنه زد و رفت توی آشپزخانه و خودش

را انداخت روی صندلی. ژاکت قرمز

روشنش با نوشته‌ی پیتزا سالواتوره خیس

عرق بود، سربند آبی‌اش هم تاب خورده بود.

توی یک کلمه، فریتس داشت از حال می‌رفت.



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....